

المسيح يَرُدُّ شاول

¹أَمَّا شَاوُلُ فَكَانَ لَمْ يَزَلْ يَنْفُتُ تَهْدُدًا وَقِنْلًا عَلَى تَلَامِيذِ الرَّبِّ، فَتَقَدَّمَ إِلَى رَئِيسِ الْكَهَنَةِ² وَطَلَبَ مِنْهُ رَسَائِلَ إِلَى دِمَشْقَ إِلَى الْجَمَاعَاتِ حَتَّى إِذَا وَجَدَ أَنَاثَا مِنَ الطَّرِيقِ، رَجُلًا أَوْ نِسَاءً، يَسُوقُهُمْ مُوْتَقِنِينَ إِلَى أُورُشَلِيمَ.³ وَفِي ذَهَابِهِ حَدَثَ أَنَّهُ اقْتَرَبَ إِلَى دِمَشْقَ قَبْعَةً أَبْرَقَ حَوْلَهُ نُورٌ مِنَ السَّمَاءِ.⁴ فَسَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ وَسَمِعَ صَوْتًا قَائِلًا لَهُ: شَاوُلُ، شَاوُلُ، لِمَاذَا تَصْطَلِهْدَنِي؟⁵ فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ، يَا سَيِّدُ؟ فَقَالَ الرَّبُّ: أَنَا يَسُوعُ الَّذِي أَنْتَ تَصْطَلِهْدُهُ، صَعُبَ عَلَيْكَ أَنْ تَرْفُسَ مَنَاجِسَ.⁶ فَقَالَ وَهُوَ مُرْتَعِدٌ وَمُتَحَيِّرٌ: يَا رَبُّ، مَاذَا تُرِيدُ أَنْ أَفْعَلَ؟ فَقَالَ لَهُ الرَّبُّ: قُمْ وَادْخُلِ الْمَدِينَةَ، فَيَقَالَ لَكَ مَاذَا يَنْبَغِي أَنْ تَفْعَلَ.⁷ وَأَمَّا الرَّجُلُ الْمُسَافِرُونَ مَعَهُ فَوَقَفُوا صَامِتِينَ يَسْمَعُونَ الصَّوْتَ وَلَا يَنْظُرُونَ أَحَدًا.⁸ فَتَهَضَّ شَاوُلُ عَنِ الْأَرْضِ وَكَانَ وَهُوَ مَفْتُوحَ الْعَيْنَيْنِ لَا يُبْصِرُ أَحَدًا، فَاقْتَادَوْهُ بِيَدِهِ وَادْخَلُوهُ إِلَى دِمَشْقَ.⁹ وَكَانَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَا يُبْصِرُ فَلَمْ يَأْكُلْ وَلَمْ يَسْرَبْ.¹⁰ وَكَانَ فِي دِمَشْقَ تَلَمِيذٌ اسْمُهُ حَتَّانِيَا، فَقَالَ لَهُ الرَّبُّ فِي رُؤْيَا: يَا حَتَّانِيَا، فَقَالَ: هَنَذَا، يَا رَبُّ.¹¹ فَقَالَ لَهُ الرَّبُّ: قُمْ وَاهْبِثْ إِلَى الرُّفَاقِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ الْمُسْتَقِيمُ وَاطْلُبْ فِي بَيْتِ يَهُودَا رَجُلًا طَرَسُوسِيًّا اسْمُهُ شَاوُلُ، لِأَنَّهُ هُوَذَا يُصَلِّي¹² وَقَدْ رَأَى فِي رُؤْيَا رَجُلًا اسْمُهُ حَتَّانِيَا دَاخِلًا وَوَاصِعًا يَدَهُ عَلَيْهِ لِكَيْ يُبْصِرَ.¹³ فَأَحَابَ حَتَّانِيَا: يَا رَبُّ، قَدْ سَمِعْتُ مِنْ كَثِيرِينَ عَنْ هَذَا الرَّجُلِ كَمْ مِنَ الشَّرُورِ فَعَلَّ بِقَدِّيْسِيكَ فِي أُورُشَلِيمَ،¹⁴ وَهَهُنَا لَهُ سُلْطَانٌ مِنْ رُؤَسَاءِ الْكَهَنَةِ أَنْ يُوثِقَ جَمِيعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ بِاسْمِكَ.¹⁵ فَقَالَ لَهُ الرَّبُّ: اذْهَبْ، لِأَنَّ هَذَا لِي إِنَاءٌ مُخْتَارٌ لِيُجْمَلَ اسْمِي أَمَامَ أُمَمٍ وَمُلُوكٍ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ.¹⁶ لِأَنِّي سَأُرِيهِ كَمْ يَنْبَغِي أَنْ يَتَأَلَّمَ مِنْ أَجْلِ اسْمِي.¹⁷ فَمَضَى حَتَّانِيَا وَدَخَلَ الْبَيْتَ وَوَضَعَ عَلَيْهِ يَدَيْهِ وَقَالَ: أَيُّهَا الْاَخُ شَاوُلُ، قَدْ أُرْسَلَنِي الرَّبُّ يَسُوعُ الَّذِي طَهَّرَ لَكَ فِي الطَّرِيقِ الَّذِي جِئْتَ فِيهِ لِكَيْ تُبْصِرَ وَتَمْتَلِئَ مِنَ الرُّوحِ الْقُدُسِ.¹⁸ فَلِيْلَوُفَتْ وَقَعَ مِنْ عَيْنَيْهِ شَيْءٌ كَأَنَّهُ فُتْسِرَ فَأُبْصِرَ فِي الْحَالِ وَقَامَ وَاعْتَمَدَ،¹⁹ وَتَنَاوَلَ طَعَامًا فَتَقَوَّى.

شاول يكرز بالمسيح في دمشق

²⁰وَلِيْلَوُفَتْ جَعَلَ يَكْرِزُ فِي الْمَجَامِعِ بِالْمَسِيحِ أَنَّ هَذَا هُوَ ابْنُ اللَّهِ.²¹ فَتُبْهَتَ جَمِيعُ الَّذِينَ كَانُوا يَسْمَعُونَ وَقَالُوا: أَلَيْسَ هَذَا هُوَ الَّذِي أَهْلَكَ فِي أُورُشَلِيمَ الَّذِينَ يَدْعُونَ بِهَذَا الْإِسْمِ؟ وَقَدْ جَاءَ إِلَى هُنَا لِيَسُوقَهُمْ مُوْتَقِنِينَ إِلَى

تغيير زندگی شاول

¹اما شاول هنوز هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی مید و نزد رئیس کهنه آمد، و از او نامه‌ها خواست به سوی کنایسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیاید، ایشان را بند بر نهاده، به اورشليم بیاورد.³ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: ای شاول، شاول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟⁵ گفت: خداوند، تو کیستی؟ خداوند گفت: من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی.⁶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می‌شود چه باید کرد.⁷ اما آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ‌کس را ندیدند.⁸ پس شاول از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ‌کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند، و سه روز نایبنا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید.

¹⁰و در دمشق، شاگردی حنایا نام بود که خداوند در رؤیا بدو گفت: ای حنایا! عرض کرد: خداوند! لیکن! خداوند وی را گفت: برخیز و به کوچه‌ای که آن را راست می‌نامند بشتاب و در خانه یهودا، شاول نام طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک، دعا می‌کند،¹² و شخصی حنایا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد.¹³ حنایا جواب داد که: ای خداوند، درباره این شخص از بسیاری شنیده‌ام که به مقدسین تو در اورشليم چه مشقتهای رسانید،¹⁴ و در اینجا نیز از رؤسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.¹⁵ خداوند وی را گفت: برو زیرا که او طرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امت‌ها و سلاطین و بنی‌اسرائیل ببرد.¹⁶ زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتها برای نام من باید بکشد.¹⁷ پس حنایا رفته، بدان خانه درآمد و دستها بر وی گذارده، گفت: ای برادر شاول، خداوند، یعنی عیسی که در راهی که می‌آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیابی و از روح‌القدس پر شوی.¹⁸ در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت.¹⁹ و غذا خورده، قوت گرفت.

رُؤَسَاءِ الْكَهَنَةِ.²² وَأَمَّا شَاوُلُ فَكَانَ يَزْدَادُ قُوَّةً وَيُجَيِّدُ الْيَهُودَ السَّاكِنِينَ فِي دِمَشْقَ مُحَقَّقًا أَنَّ هَذَا هُوَ الْمَسِيحُ.²³ وَلَمَّا تَمَّتْ أَيَّامُ كَثِيرَةٍ تَشَاوَرَ الْيَهُودُ لِيَقْتُلُوهُ. فَعَلِمَ شَاوُلُ بِمَكِيدَتِهِمْ، وَكَانُوا يُرَاقِبُونَ الْأَبْوَابَ أَيْضًا نَهَارًا وَلَيْلًا لِيَقْتُلُوهُ.²⁵ فَأَخَذَهُ التَّلَامِيذُ لَيْلًا وَأَنْزَلُوهُ مِنَ السُّورِ مُدْلِينَ إِيَّاهُ فِي سَلٍّ.

شاول يشهد للمسيح في اورشليم

²⁶ وَلَمَّا جَاءَ شَاوُلُ إِلَى أُورُشَلِيمَ خَافَ أَنْ يَلْتَصِقَ بِالتَّلَامِيذِ، وَكَانَ الْجَمِيعُ يَخَافُونَهُ غَيْرَ مُصَدِّقِينَ أَنَّهُ تَلَمِيذٌ.²⁷ فَأَخَذَهُ بَرَنَابَا وَأَخَصَرَهُ إِلَى الرُّسُلِ وَحَدَّثَهُمْ كَيْفَ أَبْصَرَ الرَّبَّ فِي الطَّرِيقِ وَأَنَّهُ كَلَّمَهُ وَكَيْفَ جَاهَرَ فِي دِمَشْقَ بِاسْمِ يَسُوعَ.²⁸ فَكَانَ مَعَهُمْ يَذُلُّ وَيَخْرُجُ فِي أُورُشَلِيمَ وَيُجَاهِزُ بِاسْمِ الرَّبِّ يَسُوعَ.²⁹ وَكَانَ يُخَاطَبُ وَيُبَاحِثُ الْيُونَانِيِّينَ فَخَاوُلُوا أَنْ يَقْتُلُوهُ.³⁰ فَلَمَّا عَلِمَ الْإِخْوَةُ أَخَذُوهُ إِلَى قَيْصَرِيَّةَ وَأَرْسَلُوهُ إِلَى طَرِسُوسَ.³¹ وَأَمَّا الْكَنَائِسُ فِي جَمِيعِ الْيَهُودِيَّةِ وَالْجَلِيلِ وَالسَّامِرَةِ فَكَانَ لَهَا سَلَامٌ وَكَانَتْ تُبْنَى وَتَسِيرُ فِي خَوْفِ الرَّبِّ وَتَبْعَرِيَّةِ الرُّوحِ الْقُدُسِ كَأَنَّهُ تَكَاتُرٌ.

الرسول بطرس في اللد

³² وَحَدَّثَ أَنَّ بَطْرُسَ وَهُوَ يَجْتَازُ بِالْجَمِيعِ تَرَلَّ أَيْضًا إِلَى الْقَيْسَرِيَّةِ السَّاكِنِينَ فِي لَدَّةَ.³³ فَوَجَدَ هُنَاكَ إِنْسَانًا اسْمُهُ إِيْنِيَّاسُ مُصْطَلِعًا عَلَى سَرِيرٍ مُنْذُ تَمَانِي سِنِينَ، وَكَانَ مَقْلُوجًا.³⁴ فَقَالَ لَهُ بَطْرُسُ: يَا إِيْنِيَّاسُ، تَشْفِيكَ يَسُوعُ الْمَسِيحُ، فَمُ وَأَفْرِشْ لِنَفْسِكَ. فَقَامَ لِلْوَقْتِ.³⁵ وَرَأَى جَمِيعَ السَّاكِنِينَ فِي لَدَّةَ وَسَازُونَ الَّذِينَ رَجَعُوا إِلَى الرَّبِّ.

الرسول بطرس في يافا

³⁶ وَكَانَ فِي يَافَا تَلَمِيذَةٌ، اسْمُهَا طَايِبَتَا، الَّتِي تَرْجُمَتُهُ: عَرَالَةٌ، هَذِهِ كَانَتْ مُمْتَلِئَةً أَعْمَالًا صَالِحَةً وَإِحْسَانَاتٍ كَانَتْ تَعْمَلُهَا.³⁷ وَحَدَّثَ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ أَنَّهَا مَرَضَتْ وَمَاتَتْ، فَعَسَلُوهَا وَوَضَعُوهَا فِي عُثْلَةٍ.³⁸ وَإِذْ كَانَتْ لَدَّةَ قَرِيبَةً مِنْ يَافَا وَسَمِعَ التَّلَامِيذُ أَنَّ بَطْرُسَ فِيهَا، أُرْسِلُوا رَجُلَيْنِ يَطْلُبَانِ إِلَيْهِ أَنْ لَا يَتَوَاتَى عَنْ أَنْ يَجْتَازَ إِلَيْهِمْ.³⁹ فَقَامَ بَطْرُسُ وَجَاءَ مَعَهُمَا. فَلَمَّا وَصَلَ صَعِدُوا بِهِ إِلَى الْعُثْلَةِ فَوَقَفَتْ لَدَيْهِ جَمِيعُ الْأَرَامِلِ بَنِيكَيْنِ وَبُيْرَيْنِ أَفْصَصَةً وَتِيَابًا مِمَّا كَانَتْ تَعْمَلُ عَرَالَةً وَهِيَ مَعَهُنَّ.⁴⁰ فَأَخْرَجَ بَطْرُسُ الْجَمِيعَ خَارِجًا وَجِئَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَصَلَّى ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى الْجَسَدِ وَقَالَ: يَا طَايِبَتَا، قُومِي، فَقَتَحَتْ عَيْنَيْهَا، وَلَمَّا أَبْصَرَتْ بَطْرُسَ جَلَسَتْ.⁴¹ فَتَأَوَّلَهَا

بشارت شاول در دمشق و اورشليم

²⁰ و بی‌درنگ، در کنایس به عیسی موعظه می‌نمود که او پسر خداست.²¹ و آنانی که شنیدند تعجب نموده، گفتند: مگر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشليم پريشان می‌نمود و در اینجا محض این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد رؤسای كهته برد؟²² اما شاول بیشتر تقویت یافته، يهوديان ساكن دمشق را مجاب می‌نمود و مبرهن می‌ساخت كه همین است مسيح.

²³ اما بعد از مرور ایام چند يهوديان شورا نمودند تا او را بکشند.²⁴ ولی شاول از شورای ایشان مطلع شد و شبانه‌روز به دروازه‌ها پاسبانی می‌نمودند تا او را بکشند.²⁵ پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پایین کردند.

²⁶ و چون شاول به اورشليم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردان است.²⁷ اما برنابا او را گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلم کرده و چگونه در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه می‌نمود.²⁸ و در اورشليم با ایشان آمد و رفت می‌کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه می‌نمود.²⁹ و با هلینستیان گفتگو و مباحثه می‌کرد. اما درصدد کشتن او برآمدند.³⁰ چون برادران مطلع شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند.

³¹ آنگاه کلیسا در تمامی يهودیه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند و به تسلی روح القدس رفتار کرده، همی افزودند.

پطرس در لده

³² اما پطرس در همه نواحی گشته، نزد مقدسین ساكن لده نیز فرود آمد.³³ و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدت هشت سال از مرض فالج بر تخت خوابیده بود.³⁴ پطرس وی را گفت: ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا می‌دهد. برخیز و بستر خود را برچین که او در ساعت برخاست.³⁵ و جمیع سکنه لده و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند.

پطرس در يافا

³⁶ و در يافا، تلمیذهای طایبیتا نام بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که می‌کرد، پر

يَدُهُ وَأَقَامَهَا، ثُمَّ تَادَى الْقِدِّيْسِينَ وَالْأَرَامِلَ وَأَخَصَرَهَا
 حَيَّةً. ⁴² فَصَارَ ذَلِكَ مَعْلُومًا فِي يَافَا كُلِّهَا، فَأَمَنَ كَثِيرُونَ
 بِالرَّبِّ. ⁴³ وَمَكَتْ أَيَّامًا كَثِيرَةً فِي يَافَا عِنْدَ سِمْعَانَ، رَجُلٍ
 دَبَّاعٍ.

بود. ³⁷ از قضا در آن ایام او بیمار شده، بمرد و او را
 غسل داده، در بالاخانه‌های گذاردند. ³⁸ و چونکه لُدّه
 نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در
 آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که
 در آمدن نزد ما درنگ نکنی. ³⁹ آنگاه پطرس برخاسته، با
 ایشان آمد و چون رسید او را بدان بالاخانه بردند و
 همه بیوه‌زنان گریه کنان حاضر بودند و پیراهنها و
 جامه‌هایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود،
 به وی نشان می‌دادند. ⁴⁰ اما پطرس همه را بیرون
 کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و
 گفت: ای طابیتا، برخیز! که در ساعت چشمان خود را
 باز کرد و پطرس را دیده، بنشست. ⁴¹ پس دست او را
 گرفته، برخیزانیدش و مقدّسان و بیوه‌زنان را خوانده،
 او را بدیشان زنده سپرد. ⁴² چون این مقدّمه در تمامی
 یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند. ⁴³ و
 در یافا نزد دَبّاعی شمعون نام روزی چند توقف نمود.